

ادبیات در دوره التمش و جانشینان او

سلطنت التمش را دوره احیای مجدد ادبیات منظوم دری در هند می شمارند؛ زیرا پس از میعود سعد سلمان وقفه ای در انکشاف شعر فارسی در شمال هند رخ داد و از آن جا شاعر زبردست قابل ملاحظه بر نه خاست (۱). ولی در اوایل سلطنت این پادشاه (۷۱۵هـ) حمله مغول در آسیای مرکزی و افغانستان آغاز گردید (۲) و عده ای از شعراء و نویسندگان از این فتنه گریختند و به هند پناه آوردند. یکی از آنها امیر روحانی (یا روحی) (۳) است که نام کامل او را حکیم ابوبکر محمد (۴) بن علی نوشته اند. جزئیات زندگی این شخص مجهول است جز اینکه میگویند از شاگردان رشید و طه اط و ستایشگران بهرامشاه غزنوی بوده و بعد بخد مت خوارزمشاه در آمده و بکار کتابت مشغول گشته (۵).

روحانی بسال ۷۲۳هـ وقتی شمس الدین التمش زنده بود از افغانها فرار کرده و به قول «روز روشن» ماند و او را مخیم جاه و جلال ساخته بود. روحانی از بخارا بحضور اورسید و قصیده فتح که بمطلعش این است گذرانید و جایزه یافت:

خبر باهل سما برد جبرئیل امین
 عبدالقادر بدایونی دوسه بیت دیگر این قصیده را با این تر قیب نقل می کند:
 که ای ملا یکه قدس، آسمانها را
 بدین بشارت بندید کله آذین
 که از بلاد ملاحد شهنشه اسلام
 کشاده باردگر قلعه بهشت آئین
 شه مجاهد غازی، که دست و تیغش را
 روان حیدر کرار میکنند تحسین

(۱) دکتر محمد وحید مرزا در Life and Works of Amir Khusrau
 یونیورسٹی پنجاب ۱۹۲۴ .

(۲) طبقات ناصری در Elliot-Dowson: History of India من ۳۲۷ و نیز رجوع کنید به جهانگشاہ جوینی همان کتاب من ۳۸۳ (چاپ کاسوویولنین پبلشرز، علیگر، ۱۹۵۲)

(۳) رضاقلی خان هدایت در ریاض العارفین، تهران ۱۳۱۶

(۴) آنشکده من ۲۴۸ (۵) مظفر حسین صبا، روز روشن، بهوپال، ۱۲۱۷ ص ۲۱۶.

به قول رضاقلی خان هدایت روحانی «دواواخر حال ترك قربت ملا طین گفت
 ومسلک فرزانی پذیرفت. ریاض العارفین این شعر را از او ثبت می کند:
 نرود بر درارباب سخا بهر طمع همه گر خاتم طائی بکرامت باشد .
 آتشکده دو بیت زیر را که در همان قافیه وردیف است بنام او می نویسد:
 مرد آزاده بگیتی نکند میل دو کار تا همه عمر ز آفت به سلامت باشد
 زن نخواهد اگرش دختر قیصر بدهند و ام نستاندا گرو عده قیامت باشد. (۱)
 و نیز مسمطی را بنام او آورده اند که از آن، در این جاسه بند را اقتباس می کنیم.
 جانان، اگر ت چهره چون ماه نبودی دستم ز سر زلف تو کوتاه نبودی
 و ربا دل من عشق تو همراه نبودی کارم همه جز ناله و جز آه نبودی
 و ر غمزه تو ساحر و جانکاه نبودی
 بودی که نبودی سر زلفین تو ساحر
 ای بر گلت از عنبر فا یا بشکنها وز عارض تو طیره شده شاخ سمنها
 آر استه عشق تو جانها ویدنها بر گرد بنا گوش تو از مشک رسنها
 چون قد تو یک سرو نرسنه چمنها
 نادیده چو تو دیده ایام من باخر
 در روی تو، ای ناو و خلقی فکر اندک و مطبوسنده رنگی تو همه ساله سرانند
 از جان و جهان در غم تو بیخبرانند هم سنبل و هم تر گس تو جامه درانند
 جان تو، که عشاق تو امروز بر آند
 کز تو گل ناسفته فرستند بنادر (۲)

با وجود آنکه هند (مخصوصاً سند و دربار ناصر الدین قباچه و پس از سقوط آن دربار
 التمش) محل اجتماع ارباب فضل و شعراء بوده (۳) و وزرای دانا نشمندی از

[۱] آتشکده ص ۴۴۸. [۲] تملیقات سعید نفیسی بر مجلد دوم لباب الالباب،
 محمد عوفی چاپ سعید نفیسی، اسفند ۱۳۳۰ ص ۷۳۱.

[۳] رجوع کنید به علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی در فتحنامه سند المعروف، به چچنامه،
 ص ۱۲ و حواشی دکتر عمر بن محمد داؤد یوته بر همان کتاب ص ۲۵۲ چاپ مجلس مخطوطات
 فارسیه حیدرآباد دکن سال ۱۹۳۹ و حواشی سعید نفیسی بر لباب الالباب عوفی ص ۷۲۸.

سخن‌سرایان و نویسندگان حمایت می‌نموده، در قسمت شعراء از شرح حال و زندگی و آثار آنها اطلاع کافی در دست نیست. عوفی از شعرای معاصر خود که بدربار ناصرالدین قباچه زندگی داشتند چهار نفر را ذکر می‌کند باین شرح (۱) :

الصدر الاجل... (۲) شمس‌الدین محمد الکاتب البلخی، ضیاء‌الدین سنجری و یک شخص دیگری که نام او در نسخه لباب الالباب افتاده. (۳)

شخصی که عوفی نام او را با صدر اجل آغاز می‌کند (و بعد از آن اصل نام افتاده است) (۴) بروایت همان ماخذ از امرای محلی با میان بوده، و مدت‌ها در آنجا با اقتدار فرمانروائی داشته و حتی شهرها و قرای مجاور سمنگان و سبرک را نیز تحت تصرف خود در آورده بود. و بعد از آن به سند آمد و بیخدمت ناصرالدین قباچه پیوست. اما چون نزد عین‌الملک فخرالدین الحسین بن شرف‌الملک رضی‌الدین ابی بکر اشعری بسر میبرد و او همان شخصی است که در بدایه‌المرور نیز ناصرالدین قباچه (۶۰۲-۶۲۵هـ) بوده و قصیده‌ای باین مطلع در مدح او ساخته :

گفتم بدان نگار که: خورشیدانوری
گفتا زوی نیکوترم از نیک بنگری
می‌توانیم احتمال دهیم که در فتنه مغول بامیان را ترک گفته و به هند آمده

متأسفانه بیش ازین از احوال او چیزی نمی‌دانیم و مطالعات فریبگی شمس‌الدین محمد الکاتب البلخی را نیز عوفی به کمال و هنر می‌ستاید و مخصوصاً در خطاطی او را صاحب کمال میدانند بطوریکه می‌گوید: در خط بدرجه‌ای که ابن‌البواب انگشت بر حرف او نتواند نهاد و ابن‌مقله دیده از مشاهدهٔ دلبران خط او بر نتواند داشت. او نیز در مدح‌شاید همان وزیر قصیده‌ای دارد که ما چهار شعر از آخر آنرا نقل می‌کنیم: (۵)

-
- ۱) رجوع کنید به فصل دوازدهم کتاب لباب الالباب ۲) نام این شخص فریدالدین احوال اسفراینی بوده تفصیل آنرا در تعلیقات سعید نفیسی بر لباب الالباب ص ۷۶۱-۷۶۳ ببینید.
- ۳) نام این شاعر را فضل‌بخارا بی‌نوشته‌اند. رجوع کنید به سعید نفیسی همان کتاب ص ۷۶۴-۷۶۵.
- ۴) رجوع کنید به لباب الالباب ص ۵۰۱.
- ۵) بیت از اول این قصیده در متن عوفی ناقص است.

ای مقیم از دست غوغای غریبان شمس را در حجاب ابر جود خویش پنهان یافته
 باز خرازدست دشواری ایامش بلطف چون ز جودت میشود مقصود آسان یافته
 تو نبی خلقی و طبعش در سر ای مدح تو همچو حسان از نبی صدگونه احسان یافته
 تا جهان باشد بقای دولت و جاه تو باد ای جلال و عز و جاه از فضل یزدان یافته
 از زندگی الاجل فخر الشعراء الدین سنجری نیز چیزی نمیدانیم، لباب الالباب
 قصیده‌ای از او نقل میکند که مطلع آن افتاده اما بیت دوم آن این است :

خیل لاله کز کمین گاه بهار آمد پدید بر بساط باغ آنک با زمانه درو غاست
 شاعری که نام او در لباب الالباب افتاده فضلی بخارایی است که در جوانی همدرس عوفی
 بوده و کتاب جامع الصغیر را از برداشته و چون دانش او را قدر نداشتند به شاعری افتاده و از
 بخارا به هند رفته و مداح ناصر الدین قباچه بوده (۱) و قصیده‌ای در مدح او باین مطلع دارد :

ای ظفر همدم ترا از بخت بر نا آمده نامه تا ئید تو انا فتحنا آمده
 ناصر الدین، خسرو دنیا، قباچه شاه شوق ای مه چتر تو بر گردون مینا آمده
 در عهد کن الدین پسر التمش شاعر قابل ملاحظه دیگری را ذکر میکنند که شهاب
 مهوره یا متمره نام داشته و به بدایون یا ممداران متعلق بوده، این شخص در شاعری ورزیده بود،
 بطوریکه حتی امیر خسرو از او تقلید میکرده و در قصیده‌ای از او باین ترتیب یاد می کند:

در ممداران مست بر خیزد شهاب ممدومانی بشتو دار نعمت مرغمان دهلی گر نو (۲)

و بالاخره باید از دختر سلطان (التمش) رضیه باید ذکر بی بعمل آید، این
 دختر با استعداد اداری که داشت و حتی در زمان پدر در کارها مداخلت
 میکرد به بعضی از علوم آشنا بود و بقول فرشته قرآن را با آداب میخواند
 (۳) میگویند با این همه کمال دختر سلطان شاعره نیز بوده اما غالب اشعار او
 از بین رفته. این دو بیت را از او میدانند :

در دهان خود دارم عندلیب خوش الحان پیش من سخنگویان ز اغ در دهن دارند
 باز آشرین منه در راه الفت گام خویش هان ولی نشنیده باشی قصه فرها در ا

۱۵ لباب الالباب، ص ۷۶۵ و ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸. کتبه بیست و نهم، حیات و آثار امیر خسرو (ص ۷۶) س ۲۰
 ۲۰ تاریخ فرشته، ص ۶۸، جزو چهارم از جلد ۲ ص ۱۶۳.